



تقریض‌های آیت‌الله العظمی خامنه‌ای، به عنوان یکی از برجسته‌ترین ابزارهای ترویج فرهنگ مطالعه در ایران، نقشی حیاتی در گسترش آگاهی و تربیت نسل‌های جدید ایفا می‌کنند. این‌س تقریض‌ها نه تنها به معرفی کتاب‌های مهم و تأثیرگذار می‌پردازند، بلکه مفاهیم انسانی و اسلامی را نیز تقویت می‌کنند

آر ش فہم

و به نسل‌های مختلف این امکان را می‌دهند تا از آموزه‌های تاریخی و فرهنگی بهره‌برداری کنند. از آنجایی که کتاب‌ها به عنوان گنجینه‌های اندیشه و دانش عمل می‌کنند، تقریض‌های ایشان به‌یونان یک مرجع فرهنگی و اندیشه‌ای تأثیر بسزایی در جامعه دارند.

یکی از ویژگی‌های اصلی تقریض‌های حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، توانایی ایشان در پیوند دادن تاریخ با حال و آینده است. ایشان در تقریض‌های خود، همواره به اهمیت بازخوانی تاریخ انقلاب اسلامی، دفاع مقدس و فداکاری‌های شهدا تأکید دارند و این تاریخ را زنده نگه می‌دارند. علاوه بر این، از این طریق نسل‌های جدید را به یادگیری از این آموزه‌ها و آشنایی با شخصیت‌های برجسته این دوران ترغیب می‌کنند. یکی از ویژگی‌های منحصr به‌فرد این تقریض‌ها این است که نه تنها به معرفی کتاب‌ها و محتوای آنها می‌پردازند، بلکه به‌نوعی ارزش‌ها و آرمان‌های انقلاب اسلامی و جبهه مقاومت را تقویت کرده و نسل جدید را با این مفاهیم آشنا می‌سازند.

به طور مثال، در یکی از آخرین تقریض‌های رونمایی شده، که بر کتاب «آخرین فرصت» نوشته شده است، امام خامنه‌ای با رع سره هزار و شش‌صد تومان فقط خرچ روی جلد است و از طرفی هزار و پانصد تومان پول چاپ، هزار و دویست تومان پول کاغذ است و حق‌التألیف که ده درصد بهای روی جلد است و حداقل هزار و هشت‌صد تومان می‌شود. چاپ یک کتاب دویست صفحه‌ای در دوازده نسخه بالغ بر هشت هزار تومان خرچ برمی‌دارد. حالا اگر این رقم را اضافه به ده درصد تخفیفی که به کتاب‌فروشی‌ها می‌دهند و کرایه مغازه و حقوق کارکنان و خرچ‌های متفرقه دیگر را از کل مبلغ (شازنده هزار تومان) – با فرض اینکه همه کتاب‌ها به فروش برسد- که نمی‌رسد، کسر کنیم، چندان نفعی برای نشر ندارد.» و باطنز و طعنه اضافه می‌کند: «آدم اگر به‌جای کتاب‌فروشی نوی این مغازه بزرگ عرق‌فروشی راه بیندازد، در روزی پانصد تومان نفع خالص دارد.» و مدیر مؤسسه نیل اضافه می‌کند: «کمی تیسراً کتاب و چاپه زن مشت‌ری‌ها از بزرگ‌ترین اشکالات ما است. با اینکه مشتریان

به شخصیت شهید علی کسایی و شباهت‌های روحیه ایشان با مجاهدان مقاومت در منطقه اشاره کرده‌اند. ایشان در این تقریض، به خصوصیت‌های فردی شهید کسایی، همچون استحکام اعتقادی، توحه به قرآن و نهج‌البلاغه، و زهد نسبت به دنیا پرداخته‌اند و این ویژگی‌ها را مشابه با روحیه

یادگیری از کتاب‌های مهم و تأثیرگذار ترغیب کرده‌اند و در این راستا، فعالیت‌های ایشان در زمینه ترویج فرهنگ کتابخوانی، نقشی بی‌بدیل در توسعه فرهنگی و اجتماعی جامعه ایفا می‌کند. عشق و انس رهبر انقلاب با کتاب، یک الگوی فرهنگی برای همه مردم است، به خصوص آنهایی است ادعای ولایت‌مداری و

تقریض‌های رهبر انقلاب الگویی الهام‌بخش برای همه ما

مجاهدان مقاومت در لبنان، فلسطین و یمن دانسته‌اند، این نوع تقریض‌ها به وضوح نشان می‌دهند که رهبر انقلاب با تحلیل دقیق و عمیق کتاب‌ها، نه تنها به تاریخ‌نگاری می‌پردازند بلکه به معرفی الگوهای عملی از شخصیت‌های برجسته تاریخ انقلاب اسلامی می‌پردازند که می‌توانند برای نسل‌های جدید منبع الهام و انگیزه باشند.

رهبر انقلاب با تأکید بر محتوای ارزشمند کتاب‌ها و تأثیر آن‌ها بر شکل‌گیری هویت فرهنگی جامعه، زمینه‌های فراهم می‌آورد تا مردم به ویژه جوانان به مطالعه بیشتر علاقه‌مند شوند. از آنجا که ایشان خود به عنوان یک شخصیت برجسته فرهنگی و فکری شناخته می‌شوند، نظراتشان بر کتاب‌ها به شدت مورد توجه قرار می‌گیرد و موجب افزایش تقاضا برای مطالعه این آثار می‌شود. این تقریض‌ها به‌عنوان یک نماد از توجه و حمایت رهبر انقلاب از حوزه فرهنگ و اندیشه، در ایجاد بستری برای تقویت فرهنگ مطالعه و توجه به کتاب به‌شدت مؤثرند. از آنجا که رهبر انقلاب با دقت و وسواس خاصی به ارزیابی و معرفی کتاب‌ها پرداخته‌اند، این آثار به عنوان منابع معتبر و قابل اعتماد در جامعه شناخته می‌شوند. ایشان با این اقدامات خود، همگان را به مطالعه و

کتاب‌فروشی بزرگ امیرکبیر، یک اغذیه‌فروشی را می‌بینم که از جمعیت موج می‌زنند. و با صحنه خالی کتاب‌فروشی تضاد وحشتناکی دارد.

جلوی ووترین امیر کبیر هیچ کتابی نیست به جز یک تابلوی بزرگ که از آن خط درشت و چشمگیر نوشته‌اند:

«فقط با سی‌ده ریال

به مقدار سه هزار ریال از هر نوع کتاب دلخواه شما تقدیم می‌گردد و بقیه پول آن ۹ ماه دریافت می‌شود.

توضیحات بیشتر را از فروشندگان مغازه بخواهید.»

برای گرفتن توضیحات بیشتر به داخل مغازه می‌رویم. مغازه‌ای بزرگ که اطرافش را اقصیه‌های کتاب فرا گرفته است و فروشندگها

به پیشخوان تکیه داده‌اند و مشغول صحبت هستند.

خودمان را معرفی می‌کنیم و می‌خواهیم شرایط قسطی دادن

کتاب را بدلییم. جوانی که پشت ماشین‌حساب ایستاده و چهرهای

مصمم و اخمو دارد، می‌گوید که باید یک قطعه چک با سفته را

به اضافی یک نفر کارمند برسانیم و آن را به امیر کبیر بدهیم و در

مقابلش کتاب قسطی برابریم و کم‌کم پولش را برپا داریم.

امیر کبیر تنها مؤسسه‌ای است که کتاب قسطی به مشتریانش

می‌دهد و در پنج مغازه بزرگ کتاب‌فروشی خود بیشترین فروش

را دارد.

کتاب‌کنان مغازه می‌گویند که از نظر فروش و ازدحام مشتری،

کتاب‌فروشی‌های اول خیابان فردوسی و مقابل دانشگاه مقام اول

را دارا هستند.

برای دیدن لاقال یک کتاب‌فروشی شلوغ را می‌بینیم و رامهان

را در حاشیه خیابان شاداباطی می‌کنیم و در سه کنجی خیابان

فردوسی و ناری به فروشگاه شماره ۴ امیر کبیر وارد می‌شویم. در

این مغازه شلوغ... هفت نفر مشتری می‌بینیم یک دختر خیلی

ساتنی‌مانتل کف قصه‌ای که کتاب‌های جیبی را در آن چیده‌اند،

ایستاده است و آن‌ها را زیر و رو می‌کند و دو تا پسر محصل هم کاغذ

کلاسه می‌خرند و یک دختر و پسر دیگر هم می‌خوانند کتابی در

شرح احوال امیرکبیر پیدا کنند. دو نفر دختر خانم بیست و چهار

و پنج ساله هم دنبال یک کتاب شعر از فروغ می‌گردند که

فروشنده می‌گوید: «داریم. چاپ جدیدش هنوز درآمده.»

از جوان خوش‌چهره‌ای که پشت پیشخوان ایستاده است، سوال

می‌کنیم که در روز به‌طور متوسط چند نفر مراجعه‌کننده دارند.» با

خنده می‌گوید: «ها هر روز بیشتر از ۵۰۰ نفر مراجعه‌کننده داریم،

ولی فقط صد نفر از آن‌ها کتاب می‌خرند. مثلاً همین امروز صد،

هفت‌صد نفر به مغازه ما آمده‌اند، سوال کرده‌اند، چانه زده‌اند و فقط

مطابق قیش‌هایی که داریم، ۱۱۲ نفر کتاب خریده‌اند. گاهی اوقات

هم مشتریان را در این‌جا با هم وخته مغلاف می‌گذارند، بعد از

نیم‌ساعت کتاب‌های عجیب و غریبی که هیچ مناسبتی با هم ندارند،

از ما می‌خواهند و آن را ورق می‌زنند و طرف می‌آید و رامشان را

می‌گیرند و می‌روند و ما را مات و متحیر جا می‌گذارند، ولی دیگر ما

به تمام این جریان‌ات عادت کرده‌ایم.»

به اطرافمان نگاه می‌کنیم. همه کسانی که در مغازه هستند،

می‌پرسم که مراجعه‌کنندگان شما بیشتر از چه قشری هستند؟

اول به من می‌شنود که تازه وارد مغازه شده است، یک خودکار

می‌فروشد و بعد می‌گوید:

«همه مشتری‌های ما جوان هستند، بین ۱۶ تا ۲۵ سال. تقریباً

شصت درصد دانشجو، بیست درصد محصل و بیست درصد بقیه

زوج‌ها و کارمندان.»

«چه نوع کتاب‌هایی بیشتر می‌فروشید؟ یعنی چه کتاب‌هایی

را بیشتر از شما می‌فروشند؟»

«کتاب‌های علمی و تحقیقی. حتی بچه‌ها هم کتاب‌های را

می‌خوانند که در زمینه‌های علمی نوشته شده‌باشند. بعد از کتاب‌های

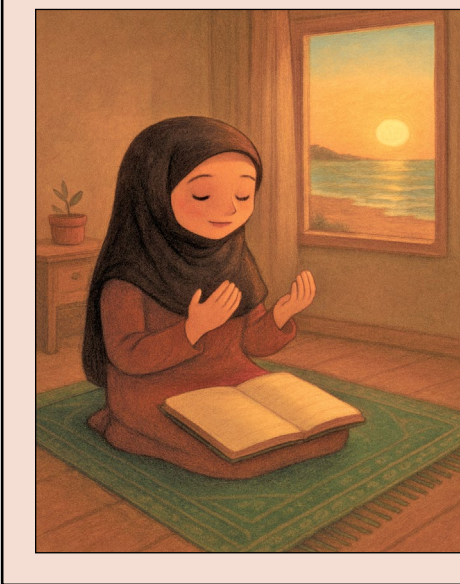
علمی و تحقیقی، کتاب‌های اقتصادی و بعد ادبیات معاصر خریدار

دارد. در زمینه ادبیات، کتاب‌های جیبی در زمینه کتاب‌های موج نو،

کتاب‌های لوکس و در قسمت کتاب‌های علمی و تحقیقی، کتاب‌های

معمولی خریداری و خواستار دارد.»

پایگاه اطلاع‌رسانی مرکز اسناد انقلاب اسلامی



«بیا گل‌ها را آب بدهیم، عزیزم.»

سارا دفترچه را بست و با مادر بزرگ رفت. وقتی آب را روی

گل‌ها ریخت، حس کرد مهربانی کوچک او هم مثل نماز، نشانه‌ای

از خداست. برگ‌ها برق شدند و گل‌ها انگار به او لبخند زدند.

شب شد و سارا دوباره دفترچه را برداشت. نوشت:

«خدا... امروز فهمیدم که نماز فقط دستور نیست. نماز

یعنی لحظه‌ای که من می‌توانم با تو حرف بزنم، دل خودم را

سبک کنم و نوری که تو در قلبم گذاشتی را ببینم. کمک کن

هر روز با دل پاک و دل باز، با تو باشم و دیگران را هم با تو نور

تو آشنا کنم.»

سارا دفترچه را بست، دست‌هایش را روی قلبش گذاشت

و نفس عمیقی کشید. حس کرد دلش سبک و آرام است، پر

از نور و امید. او چشم‌هایش را بست و با همان حس آرامش و

امنیت، آماده شد. برای روز جدید و نامه‌های تازه به خدا، پر از

نماز، دعا و محبت.

نامه‌ای به خدا

فصل سوم: نماز، لحظه‌ای برای دیدن نور

«خدا... وقتی وضو می‌گیرم، حس می‌کنم نه تنها دست‌ها

و پاهایم پاک می‌شوند، بلکه دل کوچک من هم آماده دیدن

نور تو می‌شود.»

سارا در نماز نشسته و دست‌هایش را بالا برد، چشم‌هایش

را بست و مژه‌ها را...

«خدا... کمک کن مهربان باشم، حتی وقتی خسته یا

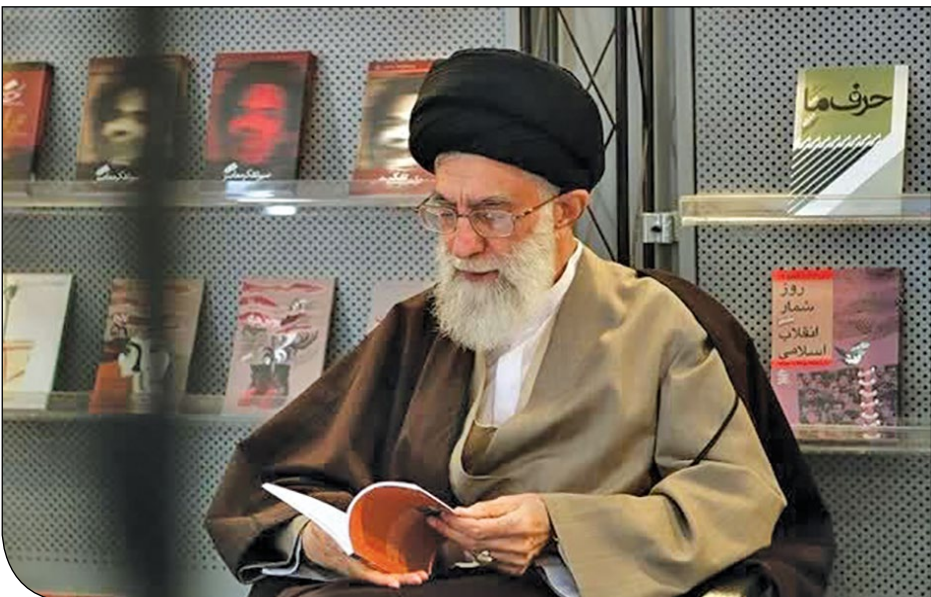
ناراحت هستم. کمک کن با دایعای، با فکر و کارم، نشان بدهم

که تو را دوست دارم.»

بعد از نماز، دفترچه پر از باز کرد و نوشت:

«خدا... امروز فهمیدم که نماز یعنی حرف زدن با تو. نه فقط

با کلمات، بلکه با دل. وقتی دست‌هایم را بلند می‌کنم و سجده



یکی از آیین‌های جذاب و نوآورانه در فضای فرهنگ و ادبیات امروز ما، برگزاری مراسم رونمایی از تقریض‌های رهبر انقلاب بر برخی کتاب‌های منتشر شده است. این نوع فعالیت فرهنگی، نوعی سرمشق دادن به مردم و به‌ویژه نخبگان و اهل فرهنگ و

قلم برای جریان‌سازی و ترویج «مطالعه مفید» است. یعنی سنت نگارش تقریض بر کتاب‌های می‌تواند برای همه مردم الهام‌بخش و الگوساز باشد. احاد مردم می‌توانند بعد از مطالعه کتاب‌ها، چند خطی را در معرفی آنها بنگازند و این فرهنگ زیبا و مؤثر، در سطح جامعه رواج یابد و به یک سنت حسنه فرهنگی تبدیل شود. پس همه ما تقریض خودمان را بنویسیم.

یعنی هر یک از ما -مردم یا خواص- کتاب خوب و باکیفیت، که حرفی برای گفتن دارد را بخوانیم و نظر و برداشت خودمان از آن کتاب را با دیگران به اشتراک بگذاریم. بهر چتر که همه ما تقریض خاص خودمان را بنویسیم و در فضای مجازی منتشر

در پاییز ۱۳۴۷، روزنامه آیندگان گزارشی میدانی از خیابان‌های تهران منتشر کرد؛ گزارشی که نه‌تنها حال‌وهوای کتاب‌فروشی‌ها و ناشران را به تصویر می‌کشد، بلکه از مشکلات همیشگی بازار کتاب نیز پرده برمی‌دارد. کمبود خریدار، هزینه‌های سنگین چاپ، تیراژ

کتاب و کتابخوانی در ایران همواره این‌سای از تحولات فکری و اجتماعی جامعه بوده است. گزارش روزنامه آیندگان در سال ۱۳۴۷ تصویری زنده و دقیق از وضعیت نشر و کتاب‌فروشی در تهران ارائه می‌دهد؛ تصویری که در آن شور انی و عطش روشنفکران برای ادبیات نو با واقعیت‌های اقتصادی و اجتماعی بازار کتاب در تضاد است. این گزارش نشان می‌دهد چگونه کتاب، در عین اهمیت فرهنگی، درگیر مشکلاتی چون محدودیت مخاطبان، هزینه‌های سنگین چاپ و حتی بی‌ثباتی بازار بوده است.

در این گزارش، تصویری دوگانه از جامعه ارائه می‌شود: از یک سو، ناشران پیشرو مانند «نیل» که ادبیات معاصر ایران و جهان را به مخاطبان معرفی می‌کردند و جوانان روشنفکر را به شعر نو و رمان‌های جدید می‌ساختند؛ و از سوی دیگر، مشکلاتی چون کمبود خریدار، فصلی بودن بازار کتاب، هزینه‌های سنگین چاپ، سرقت کتاب و حتی ناهنجاری مشتریان که حیات اقتصادی ناشران را تهدید می‌کرد. تضاد میان خلوتی کتاب‌فروشی‌ها و شلوغی اغذیه‌فروشی‌ها یا جذابیت فروش قسطی در مؤسسه «امیرکبیر» در برابر سکوت دیگر کتاب‌فروشی‌ها، خود بازتابی از جایگاه کتاب در فرهنگ عمومی آن روزگار است.

در ادامه گزارش روزنامه آیندگان که در چهار بخش منتشر شده است از نظر می‌گذرد:

یک

درباره کتاب و کتاب‌خوان‌ها در ایران، تحقیقات و بررسی‌ای همه‌جانبه‌ای انجام شده است و از آنجا که جوانان در سراسر دنیا از جمله علاقه‌مندان مشتاق مطالعه کتاب‌ها هستند، همکاران ما -خاتم «سپین کیود» و آقای «شاهرخ جلیلیان» امر تحقیق درباره کتاب و کتاب‌خوان‌ها را به عهده گرفتند و در گزارشی که می‌خوانید، نظرات ناشران و کتاب‌فروشی‌ها را درباره کتاب در نظر می‌دباید و البته در عین حال با چهره کتاب‌خوان نیز آشنا می‌شوید.

این تحقیق درباره کتاب و کتاب‌خوانان طی چند گزارش انجام خواهد یافت تا در آخر کار بتوانیم شلی کلی و قابل استفاده در این مورد به دست دهیم. طبق آماری که از اتحادیه ناشران و کتاب‌فروشان گرفتیم، نوی همین تهران خودمان هشتاد ناشر و دویست و چهل کتاب‌فروشی وجود دارد که بنا به موقعیت و جایایشان کتاب‌های خاصی منتشر می‌کنند. در حدود ۱۹ کتاب‌فروشی و ناشر در خیابان شاداباد سه و یا چهار تا در خیابان‌های بالا و تعدادی در بازار و بقیه در نقاط دیگر تهران پراکنده‌اند.

ناشرانی که در بالای شهر ساکنند، نظیر «وزن» و «جوانه»، ادبیات نثری ایرانی و فرهنگی و یا به زبان دیگر آثار نویسندگان موج نویی را منتشر می‌کنند. ناشرانی که در بازار و اطراف آن هستند، همگی کتاب‌های مذهبی و آثار کلاسیک ایرانی را منتشر می‌کنند و همه آن‌ها از کمی تیراژ و دست کم مشتریان و چانه‌زنان این می‌نالند. در سال به‌طور نسبی یکصد و بیست کتاب تازه در تهران به چاپ می‌رسد و دویست کتاب تجدید چاپ می‌شود. این روزها بازار کتاب‌های مخصوص بچه‌ها و رمان‌های جیبی بسیار گرم است و خواستاران زیادی دارد.

پس از مقدمه‌ای که ذکر آن رفت، خبرنگاران «آیندگان» گزارش خود را چنین شروع می‌کنند: از خیابان شاداباد شروع کردیم؛ ریزار این خیابان هم مؤسسات انتشاراتی نسبتاً زیادی وجود دارد و هم کتاب‌فروشی‌ها مؤسسه انتشاراتی نیل که در چهارراه مخبرالدوله قرار گرفته است، تشکیل می‌شود از دو باب مغازه بزرگ با ویتترین‌هایی پر از کتاب‌های گوناگون... که بر حسب موضوعات و یا مؤلف و مترجم در کنار هم چیده شده‌اند و در این کار از سلیقه و ذوق شاعرانه‌ای نیز استفاده شده است.

شما وقتی که به سردر کتاب‌فروشی من ترکی نیل نگاه می‌کنید، چند تابلو از کتاب‌هایی که انتشار داده است، جلب نظر تان می‌کند: «نن آرام»، «سرخ و سیاه»، «دن کیشوت»، «بابا گریو» مدیر این

صبح زود بود و سارا با صدای نرم پرندگان بیدار شد. نور طلایی

خورشید آن پنجره اتاقش وارد شد و روی دیوار نقش بازی می‌کرد.

سارا لبخند زد و دفترچه زردش را برداشت. امروز می‌خواست

درباره چیزی بنویسد که همیشه در دلش حس می‌کرد، اما گاهی

فراموش می‌شد. نماز و حضور خدا در زندگی روزمره.

قلبش روی کاغذ رفت و نوشت:

«خدا... امروز می‌خواهم درباره تو و لحظه‌های نماز با تو

حرف بزنم. گاهی فکر می‌کنم وقت‌هایی که مشغول بازی یا درس

هستم، فراموش می‌کنم با تو باشم. کمک کن بفهمم چگونه هر

روز با تو باشم. حتی وقتی کسی مرا نمی‌بیند...»

سارا از تخت پایین آمد و وضو گرفت. آب روی دست‌هایش

ریخت و حس کرد هر قطره نه تنها دست‌هایش را پاک می‌کند،

بلکه دلش را هم سبک می‌کند. او سجاده سبز کوچکش را بهین

کرد و مهر خاکی مادر بزرگ را مقابل پیشانی گذاشت. قلبش

آرام گرفت و نوشت:



تنهایی مترجم میان دو زبان

ر یحانه سادات فنائی

در جهانی که ارتباط میان فرهنگ‌ها و جوامعی با رویکرد متفاوت بیش از هر زمان دیگری از مسیر ترجمه به یکدیگر می‌گذرد، فهمیدن جایگاه و تجربه مترجم ضرورتی فرهنگی و انسانی است. ترجمه در نگاه اول، فرآیند انتقال معنا از یک زبان به زبانی دیگر است، اما در واقع یکی از پیچیده‌ترین تجربه‌های انسانی است؛ تجربه‌ای که در آن، مترجم نه تنها با واژه‌ها، بلکه با فرهنگ‌ها، احساسات و دیدگاه‌های متفاوت روبه‌رو می‌شود.

پیچیدگی ترجمه یعنی هر زبانی که مورد ترجمه قرار می‌گیرد، نظام فکری و فرهنگی مختص به خود را دارد. به همین خاطر ترجمه از درون زبان شکل می‌گیرد و هنگام عبور به زبانی دیگر، دچار تغییر می‌شود. زبان صرفاً فقط برای گفت وگو عادی به کار نمی‌رود، بلکه بخشی از هویت و ماهیت هر ملت است؛ بنابراین ترجمه، معرفی فرهنگی از یک جهان به جهان دیگر است، نه صرفاً جابه‌جایی واژه‌ها یا یکدیگر.

مترجم در روند ترجمه، به‌تدریج از هر دو زبان فاصله می‌گیرد؛ یعنی او نه کاملاً به زبان مبدا تعلق دارد، نه به زبان مقصد. در نتیجه، نوعی احساس «میان‌بودگی» در این موقعیت در او شکل می‌گیرد. این تنهایی صرفاً برای یک نفر نیست، بلکه مسئله‌ای فرهنگی و روانی است که در ماهیت ترجمه نهفته است و در تجربه اول با این حس‌ها درگیر است. این میان‌بودگی در واقع مسئله است که جامعه‌ا و باید هم صدای نویسنده باشد و هم صدای مخاطب، بدون آن که به هیچ کدام تعلق داشته باشد و این‌جا اشاره‌ای است به واژه میان‌بودگی. همین میان‌بودگی، سرچشمه نوعی تنهایی مترجم است، تنهایی‌ای که با آگاهی همراه است که باید هنر خود را برای مخاطب به نمایش بگذارد.

مترجم وقتی شروع به ترجمه می‌کند، همواره با دو چالش درگیر است: وفاداری به نویسنده و وفاداری به خواننده. این دو قاعدتا در تضاد با یکدیگر به چشم می‌آید، پس مسیر ترجمه چطور به انتها می‌رسد؟ اگر مترجم طرف نویسنده را بگیرد، متن برای خواننده ممکن است نامفهوم تلقی شود و اگر بخواهد، بلکه خواننده قابل‌فهم نبوسد، از متن اصلی ممکن است فاصله بگیرد. این کشمکش مداوم، مترجم را به نوعی فرسودگی ذهنی می‌کشاند؛ زیرا او باید در روند ترجمه میان دقت و زیبایی، میان معنا و موسیقی، و میان ترجمه و بازاریابی تعادل برقرار کند و همچنین به صدای خودش هم خیانت نکند.



با این حال، این تضاد به معنای نامعکن بودن نیست. ترجمه همیشه کمی معنای اصلی خود را از دست می‌دهد، اما با این وجود در حال معنایی تازه در زبان مقصد است. ترجمه صرفاً انتقال واژه به واژه نیست، بلکه انتقال معنا در قالب فرهنگی دیگر است. به همین دلیل انتقال معنا در ترجمه نابود نمی‌شود بلکه در زبانی دیگر بازآفریده می‌شود. این وضعیت در میان مترجمان برای یک نفر نیست. وقتی مترجم نتواند میان دو زبان تعادل برقرار کند، ترجمه مسیر خود را از دست می‌دهد و به تصویری ناقص از فرهنگ مبذل می‌شود. در چنین حالتی، مخاطب نه با نویسنده اصلی ارتباط برقرار می‌کند و نه با زبان بومی خود. نتیجه این نوع «بی‌هویتی زبانی» آن است که مثل مترجم میان دو فرهنگ معلق می‌ماند. این روند در بلندمدت تأثیر خود را بر این نسل و نسل‌های بعدی می‌گذارد و بر انتقال دانش بشری از نسل‌ها تأثیر منفی می‌گذارد و به‌جای اطلاعات و مفاهیم، سوت‌وفاهم به بار می‌آورد.

این همان جایی است که اهمیت فرهنگی نقش خود را به اجرا می‌گذارد. ترجمه‌ی نادرس‌ت فقط خطای زبانی نیست؛ مهم‌ترین آن ایجاد مانعی در درک متقابل فرهنگ‌هاست. پس ترجمه خلاقانه راهی است برای گفت‌وگو میان جوامع گوناگون.

ابراهیم گلستان در جایی گفته بود: «شکل اسباباً انتقار پیدا نمی‌کند، بلکه بازآفریده می‌شود.» در جایی دیگر افزوده است: «لازم نیست مترجم هر نویسنده را خراب کند، می‌تواند هنری در سطح هنر او خلق کند. مترجم فقط زمانی نباید ترجمه کند که در خود چنین هنری نبیند.» این گفته‌ها ریشه کار مترجم را آشکار می‌کنند. ترجمه صرفاً نه انتقال معنا، بلکه بازآفرینی آن در زبانی تازه برای مخاطب است. مترجم باید هر بار این تنهایی را با تنها یک‌بشند تا بتواند حس و معنا را در قالبی نو بازسازی کند.

از دیدگاه ابراهیم گلستان، ترجمه زمانی معنا و ارزش دارد که بازآفرینی شود. معنا در مسیر ترجمه موضوع خود را در زبان مقصد پیدا می‌کند. ترجمه، خلق دوباره معنا در قالب فرهنگی دیگر است.

اما همین فرآیند بازآفرینی، سخت و تأمل‌برانگیز است؛ زیرا هیچ زبانی خانه کامل معنا نیست و همیشه بخشی از معنا از دست می‌رود. این آگاهی که بخشی از معنا از دست می‌رود، سرچشمه شروع تنهایی مترجم است.

مترجم در این مرحله درمی‌یابد هیچ ترجمه‌ای نمی‌تواند دقیقاً همان چیزی باشد که نویسنده گفته است، هر ترجمه فقط یکی از راههای نزدیک شدن است.نه خود اصل موضوع. با این حال، این تنهایی همیشه تارک و بی‌نمر نیست؛ چهره‌ای روشن نیز دارد. در همین تنهایی، لحظه‌هایی از خلاقیت و آفرینش شکل می‌گیرد و مترجم متوجه می‌شود که خالق تجربه‌ای تازه است میان دو فرهنگ. در همین

نقش‌های گوناگون است.

ترجمه نه پایان معنا، بلکه آغاز گفت‌وگویی تازه است، گفت‌وگویی که میان زبان‌ها و فرهنگ‌ها به همواره در

جریان است.